

درس دویست و نود و سوم: صوت ۳۰۶

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط
در کلام فقهاء (۳)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در نقل کلام مرحوم اصفهانی بود راجع به کیفیت تبیین اقسام تعریف مذکّی و عدم مذکّی؛ فرمودند که تقابل بین مذکّی و عدم مذکّی به یکی از انحاء تقابل ممکن است باشد؛ یا تقابل تضاد یا تقابل عدم و ملکه یا تقابل سلب و ایجاب که سلب و ایجاب هم یا به سلب محمولی یا به سلب رابط است.

در مورد تقابل تضاد که تذکیه و عدم تذکیه موضوعش عبارت بود از حیوانی که این عنوان موت یعنی زهاق روح با شرائط که از جمله آنها قابلیت محل است می باشد و موضوع برای آن عدم تذکیه، مقابل این هست چون در تضاد یعنی دو وصف وجودی که آن وصف وجودی عبارت از موت **عن حتف أنفه** که در اینجا ممکن است که آن عدم شرایط تذکیه هم از نقطه نظر شارع همان حکم به میت و موت حتف أنفه اطلاق بشود. گرچه در آیات نسبت

به این مسئله تفاوت قائل شدند؛ ﴿حُرِّمَتْ ۚ
 عَلَىٰكُمْ أَلۡمَیۡتَہٗ وَاَلۡدَمُّ وَلَحۡمُ اَلۡخِزۡزِیۡرِ
 وَمَاۤ اَہِلٌّ لِغَیۡرِ اللّٰہِ بِہٖ وَاَلۡمُنۡ خَنَقَہٗ
 وَاَلۡمَوۡقُوزَہٗ وَاَلۡمُتَرَدِّیَہٗ وَالنَّطِیۡحَہٗ وَمَاۤ اَکَلِ
 السَّبۡعِ اِلَّا مَا ذَکَّیۡتُمۡ ۚ﴾^۱ که آن ﴿مَا ذَکَّیۡتُمۡ ۚ﴾ با
 ﴿اَلۡمَیۡتَہٗ﴾ در اینجا مخالف و مقابل واقع شده
 است ولی علی‌کلّ حال از نقطه نظر شرعی همان حکم
 میته بر غیر مذکّی بار می‌شود و از این نظر فرقی
 ندارد.

نوع تقابل بین مذکّی و غیر مذکّی

بنابراین تقابل بین مذکّی و غیر مذکّی تقابل تضاد
 است یعنی هردو دو وصف وجودی هستند یکی از
 آن وصف وجودی مذکّی، یعنی آن حیوانی که
 مذبوح به فری اوداج یا به سایر کیفیت‌هایی که شارع
 گفته که نحر باشد یا **خروجہ حیّاً عن الماء** باشد
 ولو اینکه انسان یا مسلمان مباشرت در اخراج نداشته
 باشد. نفس خروج سمک از آب **یُعَدُّ تَذْکِیَۃً لَا**
یَشْتَرِطُ فِی التَّذْکِیَۃِ الْاِخْرَاجَ بَلْ الْخُرُوجَ حَیّاً.

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۳.

عنوان مشیر بودن نفس خروج سمک از آب

حالا که این مسئله پیش آمد این را هم عرض کنم که نسبت به خروج سمک از آب حیاً یک مسئله‌ای که مبتلا به هست به خصوص در کشورهای غربی و سایر بلدان که در آنجا قطعاً مُخْرِج، مسلمان نیست و صائد مسلمان نیست این مسئله و شبهه هست؛ آن طوری که از روایات برمی آید نفس خروج از آب به عنوان، عنوان مشیر است نه به عنوان لحاظ نفس عنوان، در اینجا خود عنوان به عنوان موضوعیت اخذ نشده است بلکه به عنوان مشیر است یعنی موت این سمک مستند به آب نباشد؛ وقتی که سمک در آب هست این موت در آب عارض باشد یا اینکه نه، **سمک خارجاً عن الماء**، نه خروج، خروج قطعیه و بتیه که به نحوی اصلاً خارج عن البحر در برّ در همان خشکی یا در سفینه و امثال ذلک است. بلکه **خروجُهُ حیاً** یعنی از آب خارج باشد این خروج از آب باشد نه اینکه حالا فرض کنید در هوا این مسئله انجام بشود. بنابراین اگر فرض کنید به یک وسیله‌ای این سمک‌ها گرفته بشود و بعد این سمک‌ها را درون

صندوقی قرار بدهند ولو فی الماء این خروج از ماء صدق می کند. ولی اگر نه، این صید در ماء باشد یعنی در هنگام صید این حبال و این شبکه ها این سمک را صید و اصطیاد کنند ولی در ماء این موت برایش عارض بشود این در اینجا تذکیه حاصل نشده است ولو اینکه موقع اخذ این سمک حیّ است ولی چون هنوز این سمک در خود آب است [حلال نیست] بله، ممکن است با یک آلاتی و با یک وسایلی آن حالت اغماء برای اسماک به وجود بیاورند این اشکال ندارد و بعد هم آنها را بگیرند و خارج کنند ولی اگر موت فی الماء باشد در اینجا این قضیه صدق نمی کند. بنابراین اگر این اسماک را بگیرند و بعد اینها را درون همان سفینه قرار بدهند و حالا ولو در آن سفینه آب هم باشد، اشکال ندارد بالأخره جدای از ماء هست این طور نیست که حالا نباید دو قطره آب هم به این برسد بلکه کاملاً دقیقاً خشک، خشک، خشک باید باشد. اگر فرض کنید که حالا یک مقداری آب هم باشد باز این خروج از ماء در اینجا صدق می کند. پس این به عنوان موضوع در اینجا اخذ

نشده بلکه به عنوان عنوان مشیر در اینجا لحاظ شده است.

حکم ماهی های صید شده در کشورهای غیراسلامی

بنابراین با توجه به این قضیه در کشورهای غیراسلامی آن اسماکی که آنها می گیرند از نقطه نظر عرف بعید است که موتشان فی الماء باشد بلکه ظنّ غالب این است که آن اسماک مانند سایر ممالک اسلامی و مانند سایر صائدین و مصطادین به یک منوال و به یک نحو است که همان عبارت از خروجش عن الماء باشد ولو اینکه **فی الصندوق** باشد. خوردن این اسماک اشکالی از این نقطه نظر ندارد و تحقیق هم دیگر بیش از این لازم نیست.

تلمید: نوع ماهی اش فرق می کند.

استاد: بله، مگر اینکه نوع ماهی در اینجا مشکوک باشد و اگر خود همان ها باز نوع ماهی را تعیین کردند همین کفایت می کند، اگر نوع ماهی را تعیین نکردند ولی انسان از نقطه نظر قرائن و شواهد حدس به حلال گوشت بزند این باز قرائن و شواهد کفایت می کند. در آنجا اصالت عدم تذکیه و این چیزها

نمی‌آید اما اگر بین حیوان حلال‌گوشت و حرام‌گوشت در اینجا شک پیدا بشود، چه اصلی در اینجا جاری می‌شود؟! [در واقع] اگر ما در صید شک نداریم یعنی اینکه در تذکیه با همین قرائن و مبنای عرفی حکم به تذکیه در اسماک می‌شود **إِنَّمَا الْكَلَامُ** در کیفیت لحم آیا **مِنَ الْحَرَامِ أَوْ مِنَ الْحَلَالِ** در اینجا اصل چیست؟! حرمت؟!!

تلمیذ: در مورد شک چطور اصالة الحل می‌آید؟! استاد: ببینید ملاک در حلّیت سمک فلس داشتن است ما اصلی که ثابت بکند این فلس دارد یا اصلی که ثابت بکند فلس ندارد نداریم. مسئله فلس داشتن و فلس نداشتن هر دوی اینها دو وصف وجودی هستند که این وصف وجودی **مِنَ أَوَّلِ الْخَلْقِ وَ مِنَ أَوَّلِ الْوُجُودِ** بر این عارض است حالا بعداً این فلسش زائل می‌شود یا نه؟ به آن کار نداریم یعنی حتی ما قائل به این هستیم که اگر یک ماهی فلس داشته باشد مثلاً در دوران طفولیتش داشته باشد بعد وقتی که بزرگ می‌شود و به سن کبر می‌رسد فلسش زائل می‌شود، این اشکال ندارد. ولی خود فلس

داشتن و نداشتن درست مثل آن قابلیت محلی می ماند که ما راجع به آن صحبت کردیم که در قابلیت محل یک وصف وجودی هست که عارض بر ماهیت به وصف وجود است. اینکه عارض بر این ماهیت می شود به وصف وجود **إِمَّا أَنْ يَكُونَ قَابِلًا لِلْمَحَلِّ يَتَوَلَّدُ وَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ غَيْرَ قَابِلٍ وَ يَتَوَلَّدُ**. پس وصف قابلیت و عدم قابلیت **مِنْ أَوَّلِ الْخَلْقِ وَ مِنْ بَدْوِ الْخَلْقِ** با این هست و ما اصلی که با آن اصل عدم قابلیت ثابت بشود نداریم یعنی استصحاب نداریم این استصحاب ما به استصحاب عدم موضوع بر می گردد. بله، وقتی که موضوع ما نباشد قابلیت هم نیست ولی صحبت در این است که قابلیت و عدم قابلیت وصف وجود است اصلاً حالت سابقه ندارد وقتی که این به دنیا می آید یا با خودش قابلیت را حمل می کند و حامل قابلیت است یا با خودش حامل غیر قابلیت است. قابلیت و عدم قابلیت از باب عدم و ملکه است که اگر **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** وقت بشود این مسئله را در باب تذکیر می گویم لذا ما در آنجا استصحاب عدم نداریم.

تلمیذ: اگر لحم مطروح باشد در بلاد مسلمین

حکمش فرق می کند.

استاد: نه شما در بحث قابلیت اشکال دارید؟! در

این استصحاب اشکال دارید؟!!

تلمیذ: نه آن را قبول داریم.

استاد: حالا می آییم بحث راجع به فلس و غیر

فلس می کنیم؛ در اسماک ذا فلس بودن به اضافه

تذکيه ملاک برای حلیت است و ملاک برای حرمت،

ماهی و سمک به اضافه غیر فلس دار بودن است، این

ملاک برای موضوع برای حرمت است. حالا ما چه

اصلی در اینجا داریم - منظور از اصل استصحاب

است - ما چه استصحابی در اینجا داریم که ثابت

می کند که ماهی فلس دارد یا فلس ندارد؟ اصل

نداریم. وقتی که اصل نداشته باشیم که این اصل

به عنوان اصل موضوعی هست نوبت به اصل حکمی

می رسد. اصل حکمی در اینجا چیست؟ اصالة

الحلیه؛ «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ

بعینه» حالا راجع به لحمی که مطروح در همین بلاد

اسلامی بود.

تلمیذ: ما می خواهیم بگوییم که این کنسروی که

از خارج می‌آید بالأخره حکم بلاد غیراسلامی در اینجا بار می‌شود ما در آنجا چه اصلی را جاری می‌کنیم.

استاد: ما هر لحمی را که اصل جاری نمی‌کنیم بحث ما در لحم سمک است؛ در سمک، اسلام شرط نیست فقط در سمک اسلام شرط نیست.

تلمیذ: فرقی نمی‌کند ما شکی که در مطروح داریم فقط شک در اسلام نداریم شک در خود محلش هم داریم.

استاد: این قضیه در مورد اسلام هم هست الآن می‌گویند که در بلاد اسلامی به‌خاطر اینکه کلام مسلمان مقبول است [باید اطمینان کرد البته] نه این مسلمان‌های اینجا که کلاهبردار هستند و سر هم کلاه می‌گذارند و حقه‌باز هستند و هزارتا حقه بار می‌کنند و تاریخ را عوض می‌کنند و چیز دیگر می‌نویسند، مواد را تغییر می‌دهند و... در شرائط فعلی خارجی‌ها معتمدتر از مسلمان‌ها هستند.

پاک بودن سمک در بلاد غیراسلامی

در صورت خروج حیاً عن الماء

در بلاد غیراسلامی نسبت به‌خصوص سمک،

اسلام شرط نیست، بسم الله هم شرط نیست، استقبال
قبله هم شرط نیست، هیچ کدام از اینها شرط نیست.
فقط خروج **سمک حیّاً عن الماء** شرط است وقتی
که این به این کیفیت بود بنابراین چه نصرانی از ماء
خارج کند چه غیر نصرانی [ایرادی ندارد]، وسیله و
آلات صیدی که در آنجا هست همین وسیله و آلات
صید هم در همین جا هست. هیچ تفاوتی از این
نقطه نظر ندارد و این طور نیست که این سمک در آن
بحر بمیرد و زهاق روح در بحر بشود و بعد او را
اصطیاد کنند این طوری که نقل می کنند هم نیست.
بنابراین هیچ دلیلی بر حرمت وجود ندارد که ما به
لحاظ آن قرینه حکم به حرمت بکنیم.

در لحم بقر نیاز به اسلام است، نیاز به اسلام هم
نباشد همان بسم الله گفتن [لازم است] وقتی که ما
احراز کنیم نصرانی این را [ذبح] کرده [نمی شود
مصرف کرد] در مورد یهود همان طوری که گفتیم
اسم الله را می برند. مگر اینکه طائفه ای باشند که آنها
ملتزم نباشند ولی من حیث المجموع آنها اسم الله را بر
ذبیحه شان می برند. حتی در مورد نصاری هم بعضی

از طوائف نصاریٰ اسم الله را می‌برند. فلهذا می‌توانیم بگوییم که آن روایاتی که دارد انسان می‌تواند از لحم نصاریٰ بخورد محمول است بر نصارای آن زمان که نصارای آن زمان با نصارای حالا تفاوت داشتند. آنها اسم آب یا اسم ابن و اینها را می‌برند لذا اشکالی از این نقطه نظر ندارد چون بالأخره اسم خداست ولی آنها ظهور را در آب می‌دانند.

گفت که جن از بسم الله فرار می‌کند، گفت که زمان سابق بود که فرار می‌کردند الآن تمام قرآن را هم بخوانی فرار نمی‌کنند، جن هم جن‌های زمان قدیم، نصاریٰ هم نصارای زمان سابق!!

لذا ما داریم که وقتی که مسلمین در سرحدات و اینها می‌روند واجب است که نصاریٰ آنها را اطعام کنند و اینها از غذاهای نصاریٰ می‌توانند بخورند که روایاتش را گفتیم.^۱ این محمول بر این مسئله هست.

^۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، أبواب ما یکتسب به، ۵۴ - باب جواز النُّزولِ على أهل الذِّمَّةِ و أهل الخراج ثلاثة أيامٍ و لا یُنزلُ على المُسلمِ إلَّا بِإِذْنِهِ، ص ۲۲۲، ح ۱:

«عن مسعدة بن زيادٍ عن جعفرٍ عن أبيه عليهما السَّلامُ: أنَّ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله أمرَ بالنُّزولِ على أهلِ الذِّمَّةِ ثلاثةَ أيامٍ.» ترجمه: «از مسعدة بن زياد از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السَّلام روایت است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر به سه روز نزول و بر منزل اهل ذمه وارد شدن فرمود.» (محقق)

الآن هم اگر انسان احراز بکند که این لحم تسمیه هست در مورد نصاری، می تواند که از این استفاده بکند و اشکالی از این نقطه نظر ندارد.

بنابراین عرض شد که ما در باب تضاد اصلی نداریم که در آن اصل اثبات عدم تذکيه بشود زیرا موضوع در مذکّی **ما زُهِقَ رُوحُهُ عَنْ خُصُوصِيَّةٍ** بود و مقابلش **ما زُهِقَ رُوحُهُ حَتْفِ أَنْفِهِ** بود و اصلی که در اینجا عدم تذکيه را ثابت بکند ما در اینجا نداریم. چون بالعیان خود ما آن مسئله فری اوداج را در اینجا می بینیم. این در مورد تضاد بود.

مسئله دیگر عبارت است از اینکه تقابل مذکّی و غیر مذکّی تقابل عدم و ملکه است یعنی موضوع در مذکّی **ما زُهِقَ رُوحُهُ عَنْ شَرَائِطٍ مُخْصُوصَةٍ** که فری اوداج باشد، استقبال، بسم الله و کذا مع قابلیت محل، این موضوع برای مذکّی است. در مقابلش **ما لیس کذلک؛** یعنی زهاق روح بدون این شرائط مذکوره یعنی در جایی که این **مِنْ شَأْنِهِ أَنْ تَجْرِيَ عَلَيْهِ هَذِهِ الشَّرَائِطُ وَلَكِنْ لَمْ تَجْرَعْ عَلَيْهِ**، این موضوع برای مذکّی و غیر مذکّی است.

وقتی که موضوع برای این، این شد در اینجا باز ما اصلی در اینجا نداریم که بیاید این حیوان را ثابت و به غیر تذکیه ملحق بکند. چرا؟ چون در اینجا حیوان ما **زُهَقَ رُوْحُهُ** موضوع برای مذکّی و غیر مذکّی است نه **حیوان حیّ**، حیوان **حیّ لا یكونُ** مذکّی **کما لا یكونُ غیر مذکّی** هیچ فرقی نمی کند. تا وقتی که این حیات دارد صدق مذکّی و غیر مذکّی بر او نمی شود. فرض کنید دیوار، دیوار **لیس ببصیر** و **لیس بأعمی**؛ بصیر نیست و اعمی نیست بلکه این هم همین طور است تا **حیّ** است **لا یكونُ مذکّی** و **لا یكونُ غیر مذکّی** وقتی که زهاق روح شد ما اصلی نداریم که ثابت کند غیر مذکّی است.

عدم و ملکه دو امر وجودی هستند نه اینکه امر عدمی هستند. یعنی امر عدمی اش هم به وصف وجودی برمی گردد. وقتی ما می گوئیم که **هذا لیس ببصیر** معنای **لیس ببصیر** سالبهٔ محصله نیست بلکه معنای **لیس ببصیر** موجههٔ معدولة المحمول است. یک وقتی می گوئیم که **زیدٌ لیس بقائم**؛ در اینجا ربط و سلب است؛ سلب را ما در اینجا به این موضوع ربط می دهیم و منظور از **لیس بقائم** اعم است از اینکه

لیس بقائم و جالس یا اینکه بگویم که زیدٌ لیس بقائم
و لا جالسٍ و لا ادری جالسٌ أو لا، مقصود و منظور
از عدم قیام، جلوس نیست بلکه مقصود فقط نفی
وصف قیام است. حالا سواءٌ کان جالساً لا نعتنی
به، سواءٌ لم یکن جالساً لا نعتنی به. ما به آن طرفِ
مقابلِ قیام کاری نداریم بلکه می گویند که زید این
آدم را کشته است؟! ما فقط می گویم که نکشته است
حالا زید دیگری را کشته ما کاری نداریم اصلاً این
آدم قاتلی باشد [کاری نداریم]. آیا زید دیگری را
کشته است؟! نمی دانیم آیا زید دیگری را نکشته
است؟ نمی دانیم. ما فقط در محکمه می خواهیم
شهادت بدهیم الآن این قتل که شما مستند به زید
می کنید این قتل الآن مستند به این نیست.

این سالبه می شود؛ در سالبه محصله سلب و ربط
است یعنی ربط برداشته می شود نه اینکه سلب نسبت
داده می شود. اگر سلب نسبت داده بشود آن وقت آن
موجه می شود که بحثش در بحث عدمِ رابطی
می آید. سلب ربط است؛ ربطی بین قیام و زید نیست
حالا یا اینکه زید هست و قائم نیست، یا اینکه زید

هست و جالس است یا اینکه اصلاً زید هم در کار نیست الآن سلب در اینجا با سلب موضوع است نه سلب عنوان و بحث.

تلمیذ: در سالبه هست که رفع موضوع هم صادق است.

استاد: بله در سالبه انتفاع موضوع می شود.

تلمیذ: در سالبه که در عدم و ملکه نمی توانیم به سازگاری برسیم.

استاد: نه خیر در عدم و ملکه نیست.

تلمیذ: در **لیس زید بقائم** حتماً باید موضوع باقی باشد؟

استاد: نه خیر لازم نیست. چند طور می توانیم بگوییم؛ یک وقت سالبه موجبة المحمول است که معدوله می شود. یک وقتی سالبه موجبة الموضوع است یعنی موضوع ثابت می شود. یک وقتی مسلوب الطرفین است. یک وقتی می گوئیم که **زید لیس بقائم**، یک وقت اثبات زیدیّت می شود و بعد عدم قیام برش بار می شود. یک وقتی می گوئیم که **زید لا قائم** است؛ قیام را از زید برداریم ممکن است زیدی هم در کار نباشد. زید قائم نداریم نه اینکه زید داریم و

قائم نیست. همهٔ اینها با سالبه جور درمی آید. سالبهٔ

معدولة المحمول مگر نداریم؟!!

... به نسبت به عدم و ملکه هردو وصف وجودی

هستند. اگر مقصود ما از عدم عبارت از عدم وصف

از محلی است که **مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَتَصَفَّ بِهَا**. الآن وقتی

که می گوییم: **الجدار ليس ببصيرٍ، ليسَ مِنْ شَأْنِ**

الجدار أن يكونَ بصيراً بنابراین وقتی که ما نفی

بصیر از جدار می کنیم به همان میزان باید نفی عدم

بصیر را از جدار بکنیم. این عدم و ملکه می شود. بله،

ممکن است که به یک نحو عدم بصیر را به جدار

نسبت بدهیم و آن در جایی است که مقصود عدم

بصیر است. آن سلب مقابل ایجاب است نه سلب

مقابل ملکه، عدم مقابل ایجاب است، می گوییم که

الجدارُ ليس ببصيرٍ درست است چون نمی توانیم

بگوییم که **الجدارُ اعمی** بین عدم بصیر و اعمی فرق

است. اعمی عدم بصیرت است در محلی که **مِنْ**

شَأْنِهِ أَنْ يَكُونَ بصيراً كالخفاش؛ خفاش حیوان

است اما این حیوان اعمی است البته می گویند که

چشم دارد اما در روز نمی بیند یا مانند حیوان هایی که

اینها عین ندارند یا مانند اعمی در انسان. انسان که می‌گوییم اعمی است یعنی **ذاتٌ مِنْ شأنه أن يكون بصيراً و لكن في هذه الحالة ليس ببصير** اما آن عدم بصیری که در مقابل بصارت است **مِنْ شأنه** دیگر لازم ندارد ممکن ما بگوییم که **الجدارُ ليس ببصير**، فرض کنید که **الباب ليس ببصير**، **السجّادُ ليس ببصير**، **الخشب ليس ببصير**، **الشجرُ ليس ببصير** این **ليس ببصير** که داریم در اینجا می‌گوییم به این معنا نیست که اینها کور هستند بلکه به معنای این است که بصیرت را ندارند بصیرت نداشتن با کور بودن دوتا است؛ کور بودن وصفی است در محلی که آن محل **مِنْ شأنه أن يكون بصيراً** لذا کور و عَمی را ما در حیوان می‌توانیم استعمال کنیم.

بنابراین با توجه به این قضیه، در عدم و ملکه ما اصل نداریم یعنی همان‌طوری که اصل عدم تذکیه در آن حیوان هست ... چون تا وقتی که حیوان حیّ است در اینجا مذکّی بر او صدق نمی‌کند، پس شما می‌توانید بگویید که در اینجا همان اصلی که در حال حیات عدم مذکّی هست را استصحاب می‌کنیم، می‌گوییم که بسیار خوب این با یک استصحاب دیگر

مقابله می کند؛ آن استصحاب دیگر یعنی غیر مذکّی هم صدق نمی کند یعنی این حیّ نه مذکّی است نه غیر مذکّی چون عدم و ملکه است.

زهاق روح موضوع تذکيه و عدم تذکيه

تذکيه و عدم تذکيه موضوعشان **ما زُهِقَ رُوحُهُ** است **ما زُهِقَ رُوحُهُ** بهذه الشرائط، **ما زُهِقَ رُوحُهُ** بغير هذه الشرائط بنابراین **ما زُهِقَ رُوحُهُ** موضوع برای تذکيه و عدم تذکيه می شود اما مرکب **ما زُهِقَ رُوحُهُ** بهذه الشرائط موضوع برای مذکّی **ما زُهِقَ رُوحُهُ** بغير هذا الشرائط موضوع برای غیر مذکّی است. پس حیوانی که حیّ است **لا یكونُ مذکّی کما لا یكونُ غیر مذکّی**. بنابراین استصحاب عدم تذکيه در حیوان حیّ با استصحاب عدم عدم تذکيه معارضه می کند که عبارت از تذکيه بودن است بنابراین هردو ساقط می شوند.

لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ که در اینجا **ما زُهِقَ رُوحُهُ** بغير هذه الشرائط ممکن است از باب عدم مقابلِ ایجاب بگیرید یعنی بگویید که در اینجا اشکال ندارد، در اینجا در این حیوان آیا صدق می کند - توجه کنید -

ما زُهَقَ روحه بِغیرِ هذا الشرائط؟! قبل از اینکه
این حیوان را سر ببرند و فری اوداج کنند این شرائط
را نداشت این لم یصدق بهذا الشرائط این عدم
زهاق روح بهذه الشرائط را ما در حال حیات
استصحاب می کنیم استصحاب عدم زهاق روح به
این شرائط را که ما می توانیم استصحاب کنیم پس
نفسُ العدم در اینجا استصحاب می شود. نفس عدم
این شرائط، یعنی فری اوداج نشدن با این شرائط -
دقت کنید که با اوّلی قضیه فرق می کند - الآن این
غم زنده است الآن عدم تذکیه به عنوان مقابلِ ایجاب
بر این صدق می کند یا نمی کند؟ صدق می کند.
این طور می گوئیم که شرائط تذکیه هنوز مترتب بر
این نشده است. الآن حیّ است. همین عدم را
استصحاب می کنیم به بعد از زهاق روح، می گوئیم
که بعد از زهاق روح آن عدم تذکیه در دوران حیات
را به نحو عدم، در اینجا استصحاب می کنیم.

این اصل مثبت می شود، چرا؟ زیرا موضوع ما در
باب تذکیه ما زُهَقَ روحه است بِغیرِ شرائط و
استصحابِ عدمِ مطلق یعنی عدم تذکیه حال حیات
اگر اثبات یک وصف وجودی را در این حیوان

موجب بشود که به واسطه آن وصف وجودی این حیوان **یُعَدَّ غَیْرَ مَذْکُورٍ** این از ابرز و اظهر مصادیق اصل مثبت است که قطعاً ما نسبت به آن نظر مساعدی نداریم.

بنابراین با وجود تعریف تذکیه و عدم تذکیه در باب عدم و ملکه، اصل عدم تذکیه یا اصل تذکیه در اینجا نمی‌توانیم حمل کنیم. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بعداً راجع به تقابل عدم و ایجاب و انحاء و شقوق خیلی زیادی که دارد صحبت می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد